

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سید هاشم سدید

۱۱/۰۱/۱۸

چند سؤالی از آقای وردک!

اینک مطابق فرمایش جناب شما می‌گویم چند مطلب را نه به شکل توهین و تحقیر دین یا دینمداران، که به گونه سوال های روشنگرانه برای تشریح و توضیح عالمانه از جانب شما یا کسانی که مانند شما حاضر باشند با حوصله مندی و احساس مسئولیت یک عالم واقعی و روشنگر دینی به این گونه سوال ها پاسخ لازم را ارائه کنند، پیشکش حضور تان می‌نمایم.

به دنبال این چند سوال مقاله ای را که من قبلاً به ارتباط با نقش خانواده، محیط یا جامعه در پذیرش یا عدم پذیرش دین نوشته بودم و تنها در همین پورتال نشر شده بود غرض مطالعه شما می‌فرستم. توقعی بسیار دوستانه ای که من از جناب شما دارم این است که در این چنین مباحث پای مارکس و انگلس و لینن و مائو و کاسترو و چه گوارا و فویرباخ یا پای سوسیالیزم و مارکسیزم و نهیلیزم و آگوستیسیم و... را به میان نیاورید. البته نه برای این که من مانند برخی ها نمی‌خواهم که در مورد افراد و اشخاص و نظریه ها و اعتقادات و باور های کسانی مانند افراد مزبور بحث صورت گیرد، بلکه برای این که صحبت ما با شفافیت و تمرکز روی همان مسائلی که (من) شما می‌خواهید در آن باره صحبت شود، متمرکز شود. زیرا بحثی که من می‌کنم از موضع و با عقل و دانش و اندوخته های خود و به استناد از کتاب های دینی می‌کنم و نه برپایه نظر سائر اشخاص - مرده یا زنده - در مورد دین یا هستی. این بحث را مارکس یا این و آن با شما نمی‌کند. اگر مارکس چیزی در مورد دین گفته است - که به نظر من حرف کاملاً به جایی زده است و من دلایل آن را در مقاله "مارکس و مذهب" به شکل بسیار فشرده بیان نموده ام - لطفاً نظر او را با دلایل مستدل و محکم و عینی، و با منطق و فلسفه (همانگونه که خود پیشنهاد داده اید) و ابکاوید. من به نوبه خود به جناب شما شریفانه وعده می‌دهم که اگر هیچ بنده خدا دلایل شما را (اگر مقتع و مدلل باشد) قبول نکند و باز هم سرتنبگی کند، من بیرق سپید تسلیم را در برابر شما و منطق و درستی کلام شما بلند می‌کنم. من سوال های خود را مطرح می‌کنم. شما پاسخ های تان را بنویسید. بعد از این که پاسخ های شما ارائه شد، من دلایلی خود را که چرا این سوال ها مطرح شدند به عرض جناب شما می‌رسانم و در ضمن سوال های بیشتر و بیشتر به شیوه ارسطو و نه با فهم ارسطو مطرح خواهد شد.

امیدوارم من و شما یا کسانی دیگری که با بحث های قاعده مند تحلیلی و تحقیقی علمی آشنائی داشته باشند، و نه با بافتن قصه های تکراری، بتوانیم با حوصله مندی و شجاعت این کار پرمسئولیت را تا جائیکه برای ما از لحاظ معرفتی ممکن باشد، ادامه بدهیم.

از شهادت و همچو حرف ها هم سخن نزنید. چنین حرف ها ایجاد ترس می کنند و در نتیجه من ناچار راه سکوت اختیار خواهم کرد و این مسلماً ناتوانی و شکست شما را در این میدان و مجال نشان خواهد داد. زیرا در آن صورت سکوت من ناشی از استدلال و حقانیت شما نه، بلکه از ترس تهدید ها و تخویف های شما خواهد بود. من یقین دارم که جناب شما هم به این امر معتقد هستید که جایی که پای منطق و حقانیت و استدلال بلندگد، نه تنها نعره ها بلند می شوند، که صدای منحوس تفنگ نیز به گوش می رسد!

من قبلاً چنین بحثی را با یکی از ریش سپیدانی که به غلط می پندارند خلقت و خدا را می شود از راه عرفان شناخت، شروع نموده بودم (در واقع او بود که پایش را در بحثی که من آغاز نموده بودم پیش گذاشت). و بحث ما هم بحث آرام و مؤدبانه و بسیار قاعده مند و دوستانه بود، ولی بعد از این که چند سؤال و جوابی رد و بدل شد، به بهانه این که گویا من تابو ها را شکسته و مرز ها را درنور دیده ام، پا پس کشید و نخواست در این پس پیری یک خدمت واقعی به ملیون ها انسانی که با اشتیاق منتظر شنیدن یک حرف حسابی در آن زمینه ها بودند، کنند. در واقع ایشان حقیقت و مسئولیت را فدای شهرت و فدای دیو منیت خویش نمودند. به هر حال شروع می کنم به مطرح کردن سؤال ها:

سؤال اول:

آیا سوره فاتحه جزئی از قرآن است؟

سؤال دوم:

چرا خداوند آدم و حوا را از نزدیک شدن به درخت معرفت منع کرد؟

سؤال سوم:

آیا واقعاً شیطان مستحق این بود که خداوند وی را نفرین کند؟

سؤال چهارم:

چرا خداوند نخواست با فرستادن یک کتاب و یک پیامبر انسان ها را به سوی خویش هدایت کند؟

فکر می کنم که پرداختن به همین چهار سؤال، اگر از روی اندیشه و تعمق باشد، کار زیاد می خواهد. من نمی خواهم که در شروع کار هر دوی ما چنان احساس خستگی و دلزدگی کنیم که نتوانیم این کار مبارک را تا آخر دنبال کنیم.

سؤال پنجم هم مقاله یاد شده است که در ذیل تقدیم است:

(بعد از عرض سلام و احترامات خدمت همکاران تخیکی پورتال خواهش می نمایم تا لطفاً مقاله ای را که همراه با میل جداگانه همین حال فرستاده می شود به دنبال سؤال پنجم نشر کنید).

اوج انسانیت و آزادگی!

چه بپذیریم و چه هم نپذیریم مسلمان یا یهود و مسیحی و هندو و... بودن ما (بشر) برحسب تصادف است. آنگونه که واقعیت های عینی و تاریخی و واقعیت های ملموس و تجربه شده در طول حیات بشری نشان داده، هیچ نیروی غیربشری در تعیین اعتقادات یا باور های دینی انسانها، نه امروز و نه در گذشته های دور و نزدیک، دست نداشته و تاثیرگذار نبوده است؛ و هیچ نیروی فرا بشری در پی آن نیست و علاقه ای به این ندارد که انسان یهود باشد یا مسلمان یا بودائی و عیسوی و... یا انسانی را وظیفه بدهد که انسان دیگری را به خدا دعوت کند یا او را مجبور به عبادت وی سازد یا به نام کفر و اسلام و... انسان یا انسان های دیگری را با شقاوت و قساوت نابود کند. کودکی که در هندوستان در یک فامیل مسلمان به دنیا می آید، دین پدرانش را اختیار میکند. این کودک مطابق آنچه پدر و مادرش به او آموخته اند فکر میکند و حلال و حرام و خوب و بد و تعابیر دیگر از زندگی مادی و معنوی و جهان و پیدایش و... را برحسب آنچه از خانواده و محیط عقیدتی و مسجد و ملا و... آموخته شایسته و ناشایسته می داند و صواب و ناصواب می خواند و به هر آنچه که اعتقادات و پدر و مادر و جامعه دینی اش آن را نیک بخواند، اگر مسلمان خوب باشد، پایند بوده عمل میکند و از هر آنچه خانواده و محیط دینی وی دوری کند او نیز از آن دوری نموده آنچه را بد و ناروا می داند و به قول جمال زاده "هر حسنی برای او صورت قبیح به خود می گیرد". به مسجد می رود، روزه می گیرد، نماز می خواند، خیر و خیرات می کند، نذر می بندد و قربانی می کند و حج می رود و... و قرآن میخواند و واجبات و فرائض و سنت ها را به عنوان یک فرد مسلمان قبول دارد و رعایت می نماید.

در همین کشور طفلی که در یک خانواده هندو به دنیا می آید، وقتی بزرگ شود، یک هندوی به تمام معنی بار می آید. تغییر و تفاوت بین این دو کودک، مسلمان و هندو چه، که تغییر و تفاوت میان دو کودکی که در دو خانواده هندو که یکی شدیداً متعصب است و دیگری لیبرال، هم به آسانی قابل تمییز است. همین گونه کودکی که در خانواده مسیحی یا بودائی یا سکه به دنیا می آید، هر کدام دین پدران شان را می گیرند؛ نه دین غیر از دین پدران شان را. آیا این خواست و اراده آن نیروی فرا بشری است، یا تصادف که یکی در خانواده هندو به دنیا می آید و دیگری در خانواده مسلمان یا عیسوی و یهود؟

به مقیاس کشورها و جهان هم، اگر به این مسأله توجه کنیم، باز هم همین نمونه ها را می توان مشاهده کرد و به همین نتایج می توان رسید.

آیا واقعاً در خلق اینهمه گونه هائی از باورها و خدایانی که همه این ادیان یا مذاهب برای خود ساخته اند و آن ها را می پرستند، نیرو یا نیروهای فرا بشری دست دارند؟ یا این که مسلمانی آن کودک مسلمانی که در بوزنیا یا در آلبانی و افغانستان و تایلند و... تولد می شود و یهودیت آن یهودی که در امریکا یا روسیه، ایران و اسرائیل چشم به جهان می کشاید، یا مسیحیت آن مسیحی که در گروئنلند یا نیوزیلند و المان و جاپان زاده می شود یا زاده شده است، تصادفی بوده و بستگی به جبر خانواده، محیط و جبر طبیعت دارد؟

چرا کودک های مسلمانی که از کشورهای مسلمان افریقا یا آسیا و... توسط مسیحیان به فرزندی گرفته میشوند، بعد از آمدن به انگلستان، فرانسه، آلمان یا امریکا و ... زمانی که در فامیل های عیسوی می رسند و زندگی را آغاز می کنند، هیچ کدام مسلمان بار نمی آیند و رابطه شان با دین اجداد شان قطع می شود؟

آیا این خواست همان نیروی فوق بشری است؟ یا جبر - خواست - خانواده و محیطی که او در آن تولد یافته بود - فقر و نیازمندی پدر و مادر کودک - و خانواده و محیطی که او بعداً در آن قرار می گیرد؟

اگر خواست یک نیروی فرابشری - حال خدا یا گاد یا یهوه یا بگوان یا... هر چه آنرا می نامید - این است، چرا این نیرو باید چنین کند؟ ما معترض به کار این نیروی فرابشری نیستیم! سؤال ما برای آن است که علمای دینی ما - چون ما با این ها سروکار داریم و نه با علمای دینی یهود و عیسوی و... - ما را برای یافتن پاسخی معقول یعنی پاسخی که عقل بتواند آنرا بپذیرد کمک کنند. نگوئید که به مسجد بیائید تا علماء شما را کمک کنند. قلم بر دارید و بنویسید تا هزار ها انسانیکه با چنین مشکل یا سؤالی روبرو هستند بدانند که علت یا علل آن چیست.

ما مسلمانان معتقد به این هستیم، البته برحسب حکم قرآن و تعالیم دین، که اسلام بهترین دینی است که خداوند برای بندگانش برگزیده است و هر کی غیر از این دین، دین دیگری را بپذیرد بی دین یا کافر است و مستوجب آتش دوزخ می باشد!

اگر این کار، تغییر دین کودک، به انتخاب خود کودک نیست، چرا کودک را باید مقصر دانست و چرا کودک مستحق آتش شناخته می شود؟ چرا این کودکی که هنوز نه خود را می شناسد و نه پدر و مادر خود را و نه جهان و هستی و خالق و مخلوق و خلق شدن و بد و خوب و کفر و ایمان و خدا و شیطان و بهشت و دوزخ را و بدون این که خواست و اراده خودش در کار بوده باشد از دامن اسلام رانده می شود و به دامن کفر پرتاب می گردد، باید در کفر بمیرد و در آتش دوزخ بسوزد؟ خانواده جدید این کودک پر و بال - به قول "گوئتر آندرس" - این کودک را که باید در فضاها و در آسمانهای اسلام پر بزند با مقراض مسیحت قطع میکند و او را با خدا و پیامبر، با امر خدا و امر پیامبر و روحانیت و کتاب مسیحیت آشنا و مأنوس می سازد؛ با دینی که منسوخ شده است.

اگر پژوهشگری کودکی را در سن و سالی که بعد از مدت کوتاهی پژوهشگر و حیات قبل از قرار گرفتن در غار یا جنگل یا آخرین دیدار پژوهشگر را فراموش کند، به غار کوه یا جنگلی قرار دهد و رابطه او را با جهان انسان ها قطع نماید، در حالی که از دور و بدون این که کودک احساس کند و متوجه شود که در پیرامون او یا در جهان غیر از خود او انسان های دیگری هم هستند و شهر و بازار و خانه و حمام و مدرسه و تحصیل و تمدن و فلسفه و دین و ... هم وجود دارد مراقب وی باشد، این کودک وقتی بزرگ می شود چه تصویری از جهان خواهد داشت و چه دین و ایدئولوژی را اختیار خواهد کرد؛ به چه دلیلی و در چه حدودی؟

و اگر همین تحقیق بر روی ده کودک از ده کشور با ده دین مختلف انجام شود و هر کودک بعد از آنکه هر کدام به جوانی یا به دوران کهنوت رسید به دست ملا یا کشیش یا پندیت و خاخام و ... سپرده شود، این کودکان دیروز که حال بزرگ شده اند، با کدام ادیان آشنا خواهند شد و چه دینی را اختیار خواهند نمود؟ چرا؟

آیا آن کودک دیروز، که اینک به دست خاخام سپرده شده است، می تواند یک مسلمان بار بیاید؟ یا آن یکی که به دست یک مسلمان سپرده شده است میتواند به یک یهود یا مسیحی یا هندو و... تبدیل شود؟

هر کدام از این کودکان یا جوانان یا سالخوردگان همان دینی را اختیار می کنند که معلم و مربی های شان آن را اختیار نموده است؛ با همان شور و نشاط و شوق و جذبه و ... هر کدام به همان دینی خو می گیرند که مربیان و محیط شان بدان خو گرفته اند.

چرا چنین می شود؟ چه چیز در این تغییر و تعیین ها نقش دارد؟ خواست یک نیروی فرا بشری؟ خواست پژوهشگر؟ خواست خود شخص یا خواست / جبر کشیش و ملا و خاخام و ...؟

هر کدام از این انسانها دینی را اختیار می کند که پرورندگان شان بدان ایمان دارند. هندو به هندوئیسم می گراید و به هندوئیسم میبالد و مسلمان به مسلمانی و عیسوی و یهود و ... به مسیحیت و یهودیت و ... می گراید و بدان عشق می ورزد یا ...

برخی هم به انداره ای در دین خود تعصب پیدا می کنند که با بمی در درون عبادتگاه خویش رفته و خود را با ده ها انسان هم آئین و هم کیش و هم دین و هم مذهب بیخبر و بی تقصیر خود به پارچه های گوشت تبدیل می کند. این تعصب با این میل و علاقه و از خود گذری از کجا به وجود می آید؟ از آن غار؟ یا از آن جنگل؟ یا از دوران عزلت و تنهائی یا از تطمیع و تهدید یا از پاداش و عقاب؟ کی این میل و این تعصب را در او به وجود آورده است؟

چرا آن کودک، جوان یا مرد سالخورده ای که به دست آن خاخام سپرده شده بود، یک مسلمان، یک هندو یا یک عیسوی بار نمی آید؟ یا چرا عکس آن رخ نمی دهد؟

کار عقل برای شناخت حقیقت جهان و انسان زمانی شروع میشود که میدان توهم و احسان و تصور و نقل محدود شود. هیچ دینی برای وصل کردن نیامده است. ادیان، همه، بشریت را در برابر هم قرار داده اند. جنگ هائی که در طول تاریخ صورت گرفته است و خون هائی که به نام دین ریخته شده است، نه خواست قدرت یا قدرت های فرابشری بوده است و نه آنها، آن ها را دیکته نموده اند و نه به این تفکرات و دلبستگی ها و اعمالی که بعضاً بسیار کودکان هستند نیرو یا نیرو های بشری احتیاج و علاقمندی دارند!

دین هدیه نیرو یا نیروهای فوق بشری نیست، بازده جبر خانواده و جبر محیط و تصادف است. لطفاً این واقعیت را درک کنید؛ و بگذارید که هر انسان، به هر شکلی که دوست دارد به هستی نگاه کند، همانگونه به هستی نگاه کند. آزادی انسانها را سلب نکنید. و انسان را به به نام دین - به هیچ نامی - نکشید! انسان را به خاطر انسان بودنش احترام کنید! اوج انسانیت و آزادگی همین است!!